

چگونه نقد کتاب بنویسیم؟

در یک سایت نقد ادبی، به کسانی که می‌خواهند نقد کتاب بنویسند رهنمودهای سودمندی داده شده است. نکات مهمی از این رهنمودها بدین شرح است:

نقد این نیست که کتابی را خلاصه کنیم. در نقد باید به این پرسشها پاسخ داد: چگونه؟ چرا؟ و تا چه اندازه قابل قبول؟

نقد لزوماً ایراد گیری و به اصطلاح پنبه نویسنده را زدن نیست. نقد در واژه یعنی جدا کردن سره از ناسره و گفتن نقطه‌های قوت و ضعف داستان، و اینکه چرا شما کتاب را اینگونه می‌بینید. سه گام مهم در فراگرد نقد باید برداشته شود.

گام نخست: در نظر گرفتن چند پرسش - وقتی نوشته‌ای را می‌خوانید، باید این پرسشها در ذهنتان باشد:

۱- نکته اصلی نویسنده ۲- هدف او ۳- مخاطبان مورد نظر وی ۴- در پیشبرد نکته اصلی، نویسنده از چه مسیر استدلالی پیروی می‌کند ۵- در پشتیبانی از هدف خود از چه شواهدی بهره می‌گیرد ۶- پیش فرضها یا پیشداوریهای نویسنده کدامها هستند.

سودمند تر آنست که در خلال خواندن کتاب درباره این پرسشها پاسخها را یادداشت کنیم.

گام دوم: ارزیابی - کتاب را خوانده‌اید و حالا نوبت ارزیابی‌تان از دیدگاههای نویسنده است. این پرسشها می‌تواند شمارا در ارزیابی کتاب یاری دهد:

۱- آیا نوشته، منطقی بود؟

۲- متن، روشن، سازمان‌یافته و ساده فهم بود؟

۳- دیدگاههای نویسنده دقیق بود؟

۴- آیا نکته‌های مهم به خوبی پرورانده شده بود؟

۵- آیا شواهد کافی در تایید بحث او وجود دارد؟

۶- بحث نویسنده از دیدگاه اصلی وی پشتیبانی می‌کند؟

۷- آیا متن، برای مخاطب مورد نظر مناسب است؟

۸- آیا نوشته، در برگیرنده دیدگاههای حال و آینده او هست؟

۹- آیا متن به شما در درک موضوع مدد می‌رساند؟

۱۰- آیا واژه یا جمله‌ای در کتاب هست که واکنش شدید شمارا برانگیخته باشد؟ کدامها؟ واکنش شما چه بود؟

۱۱- سرچشمه واکنش شما به این مساله چه بود؟ نخستین بار کی با این مفهوم آشنا شدید؟ کجا؟ آیا اشخاص، یا نوشته‌هایی را سراغ دارید که بر دیدگاه شما تاثیر گذاشته باشند؟ آنها تا چه پایه بر متن کتاب اثرگذار بوده یا با آن در تناقض بوده اند؟

گام سوم، طرح نقد و نگارش آن: در نگارش نقد سعی نکنید مقاله تان از ساختار کتاب مورد نقد دنباله روی کند، وگرنه ظن آن خواهد رفت که شما کتاب را خلاصه کرده‌اید. در درآمدی به مقاله، به موضوع نقد و دیدگاه خود بپردازید. با پیش کشیدن جنبه‌هایی از بحث کتاب از دیدگاه خود دفاع کنید، و با خلاصه‌ای از بحث و تاکید دوباره بر دیدگاه عمده خود مقاله را به پایان ببرید.

در این رهگذر، ابتدا دیدگاه‌های نویسنده کتاب را توضیح دهید. فرازهایی از کتاب را عیناً در تایید مطلب خود بیاورید. حالا دیدگاه خود را بگوئید، و اینکه در این باره چه فکر می کنید. به بیان چند دیدگاه کتاب که با آنها موافق و مخالفید بپردازید. در نقل مطالب کتاب، می‌توانید مطلب را به عینه نقل کنید یا خلاصه‌اش کنید و بگوئید آن مطلبها چگونه شما را در پیشبرد نظرتان یاری می دهد.

توصیه نویسنده به کسانی که می‌خواهند در زمینه نقد کتاب کار کنند، این است که کتاب را مقدماتاً به منظور کسب اطلاعات نخوانید؛ در خواندن کتاب دنبال راههای اندیشیدن به درونمایه آن باشید، و نحوه استدلال در متن را بیابید.

۲.

شیوه نقد

منتقد برای تهیه انتقاد کتاب باید کتاب را عمیقاً مطالعه کند. البته برای نوشتن معرفی کتاب می‌توان کتاب را به شیوه فنی و اختصاری خواند و به اصطلاح میان‌بر زد، و مقدمه و پیشگفتار و نتیجه و معرفی پشت جلد یا خلاصه فصلها و نظایر آنها را خواند و گزارش کوتاهی بدون ارزیابی- از آن به دست داد. ولی نقد کتاب بدون خواندن کامل کتاب- و سوسه یا خطری که ممکن است ناقدان حرفه‌ای و پرکار را تهدید کند- اگر هم با ترفند زدن امکان داشته باشد، به سان چراغ دروغ بی‌فروغ است و از مقوله گندم‌نمایی و جو فروشی است.

منتقد مسئول حداقل باید یک بار اثر مورد انتقاد خود را بخواند و در طی این خواندن، به کمک علائم و اشاراتی که در حواشی کتاب به جا می گذارد، یا «خارج‌نویس» کردن مطالب مورد نیاز، یادداشتهای کافی برای تحریر مقاله و در واقع نقد خود فراهم کند. خواندن منتقدانه، مثل خواندن ویراستارانه، خواندن عادی نیست، خواندنی است عمیقتر و دقیقتر، همراه با ارزش‌گذاری و یادداشت‌برداری.

باید به هر کتاب از دو جنبه کلی نگاه کرد: الف) از نظر صورت؛ ب) از نظر محتوا. البته در این تقسیم نمی‌توان خط قاطعی بین مسائل محتوایی و صوری کشید. فی‌المثل نثر یک اثر غیرادبی آیا از مقوله صورت است یا محتوا؟ لذا این تقسیم‌بندی استعجالی و برای تسهیل بیان مطلب است.

الف) ارزیابی و انتقاد صوری: ۱) ارزیابی صوری کتاب از قبل از بای بسم‌الله آغاز و به بعد از تائیت ختم می‌گردد. منظور از قبل از بای بسم‌الله این است که منتقد باید به بررسی صحت صفحه

عنوان —و تطبیقش با عنوان روی جلد و صفحات پیش از متن، از جمله صفحه حقوق بپردازد. و اگر مؤلف (یا مترجم یا مصحح) یا همکارش- یعنی ناشر- از استانداردهای رایج عدول کرده‌اند، آن را یادآور شود و یا اگر به روی آنها نمی‌آورد از آن به سایر بی‌دقتیهای متن رهنمون گردد. کتابهای فاقد صفحه عنوان به کلی بی‌سابقه نیست، به ویژه هنگامی که یک کتاب چاپ سنگی، به شیوه افسست تجدید چاپ می‌شود، گاه دیده شده که صفحه عنوان عادی برای آن نمی‌گذارند. بعد از صفحه عنوان نوبت به صفحه پشت آن یعنی صفحه حقوق می‌رسد که بسیاری از کتابهای چاپ ایران، هنوز از این نظر کامل نیستند. یعنی فی‌المثل در یک اثر ترجمه شده اگر نام کامل مؤلف را می‌آورند (که باید به خط لاتین هم بیاورند) عنوان اصلی اثر را به همان زبان اصلی یاد نمی‌کنند. یا فی‌المثل نمی‌نویسند که یک اثر چاپ چندم است. یا —و این رایج‌ترین نقص بسیاری کتابهاست- تاریخ چاپ اثر را ذکر نمی‌کنند و نظایر آن.

۲) سپس نوبت به فهرست مندرجات می‌رسد. نداشتن فهرست مندرجات (آنجا که لازم است، نه فی‌المثل در یک رمان) یک عیب اساسی است و منتقد باید این خطا را بگیرد و بگوید.

۳) سپس نوبت به پیشگفتار یا مقدمه مؤلف یا مترجم می‌رسد. ابتدا باید گفت پیشگفتار [foreword/preface] با مقدمه [introduction=] فرق فنی دارد. پیشگفتار ربط ماهوی و مستقیم با محتویات کتاب ندارد، ولی مقدمه ارتباط ماهوی و محتوایی دارد و گاه بدون خواندن آن نمی‌توان به خوبی از یک اثر سر درآورد. پیشگفتار بر محور مسائل جنبی نظیر نحوه و شرایط تهیه یک اثر یا تجدید چاپ آن یا سپاس از دست‌اندرکاران و ویرایش و نشر و حکایت تجدید نظر مؤلف در طبع چندم یک اثر و نظایر آن دور می‌زنند. در مقدمه غالباً تز یا طرح اولیه یک اثر به اختصار مطرح می‌گردد و مؤلف هدف خود را از نگارش آن اثر و مباحث اساسی آن را با خواننده در میان می‌گذارد. و گاه تفصیل یا اثبات یک امر یا مسأله مجمل را که در مقدمه آمده به عهده متن می‌گذارد. منتقد باید هشیار باشد که آیا به این وعده‌ها در متن عمل شده و آیا مؤلف از عهده شرح و اثبات آن برآمده است یا خیر.

۴) سپس باید به منطق و روش تدوین اثر پرداخت که آیا خوش تدوین است یا کلافه و درهم و برهم. این مسأله خود از مقوله محتوا نیست ولی بیش از هرچیز بر محتوا و ابلاغ آن تأثیر می‌گذارد. ممکن است یک اثر از نظر محتوا برجسته و بدیع باشد ولی از نظر تدوین مغشوش و سردرگم باشد. باید دید رابطه فصلهای کتاب طبیعی و منطقی است یا نه. ممکن است فصلهای بلند و در عین حال درخشانی در یک کتاب باشد که وقتی به دقت در آن نگریسته شود معلوم شود که خود یک رساله جداگانه است که ربطش با سایر بخشهای آن کتاب فقط در وحدت مؤلف است، نه در وحدت موضوع. در این مواقع منتقد می‌تواند ایراد بگیرد و حذف آن فصل را برای چاپهای بعد- به مؤلف پیشنهاد کند.

گاه ممکن است یک اثر، با آنکه باید به فصلها و زیرفصلهای متعددی تقسیم شود، راستا و یک تکه سراسر کتاب را بدون هیچ‌گونه تقطیعی در موضوع، یا تنفسی به خواننده، طی کرده باشد. این هم ایرادی اساسی است و باید گوشزد کرد.

اگر اثر مورد انتقاد ترجمه است باید دید که آیا مترجم تدوین و تبویب متن اصلی را رعایت کرده است یا نه، و اگر نکرده چه دلیل عملی یا عقل‌پسندی داشته است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود

که مترجم از پاراگراف‌بندی متن اصلی، بدون هیچ دلیل عدول می‌کند. حتی عدول از نقطه‌گذاری متن اصلی هم باید موجه و مفید به حال خوانندگان باشد، تا چه رسد به مسائل مهمتر. در تصحیح متون نیز نقطه‌گذاری، و پاراگراف‌بندی حایز اهمیت است چه غالب متون قدیمی از اول تا آخر کتاب حتی یک بار هم به سر سطر نمی‌آیند، و حتی یک نقطه سیا سایر علامات سجاوند در سراسر آنها به کار نمی‌رود. انجام این وظیفه از مصحح انتظار می‌رود، که حتی می‌تواند از پیش خود [آزادانه یا در قلاب] عنوانهای اصلی و فرعی بگذارد و کتاب را خوانا و شیوا کند.

۵) یکی از مسائل مهم صوری یا صوری-محتوایی، نثر یک اثر اعم از ترجمه یا تألیف است که حتماً باید شیوا و رسا باشد. سلامت نحو و نثر از نخستین بایستنیهای یک اثر است. گاه بیماری نحو و نثر بر محتوا نیز اثر می‌گذارد و محتوا را بیمارگونه و بی‌ربط می‌نمایاند. هرگونه بی‌روشی و بی‌اعتدالی در نثر اثر — از جمله فارسی‌گرایی یا سرهنویسی یا عربی‌زدگی یا فرنگی‌مآبی افراطی — را باید گوشزد کرد و نادرست شمرد. سبک و سلیقه شخصی و ذوق ورزی فقط تا حد معینی مجاز و مقبول است. همین طور واژگان‌سازی و واژگان‌بازی نباید از سر سیری و تفنن باشد، و محتوا یا شیوه عادی و عرفی اهل زبان را تحت‌الشعاع قرار دهد. به ویژه در زمینه‌هایی که معادله‌ها و مترادفات پسندیده و جالافتهای وجود دارد. بعضی از اهل قلم هستند که از به کار بردن عبارات کلیشه‌ای و به طور کلی کلیشه‌های عادی زبان که بافت پیوندی هر زبانی را تشکیل می‌دهد پرهیز دارند و با آوردن تعبیرات و ترکیبات خود ساخته فراوان، غرض خود را — اگر اصولاً غرضی داشته بوده باشند — نقض و نخستین وظیفه زبان را که تفهیم و تفاهم است نفی و وقت خوانندگان را تلف می‌کنند. زبان میراث مشترک است و همه اهل زبان و اهل قلم در حفظ و انتقال آن مسئولیت مشترک دارند و تصرفات من درآورده در زبان جایز نیست و منتقدان در این‌باره مسئولیت خطیری دارند.

۶) در بخش پایانی کتابهای تحقیقی معمولاً انواع فهارس یا ضمائم می‌آید. اگر یک کتاب تحقیقی — فی‌المثل علمی یا تاریخی — فهرست موضوعی یا اعلام نداشته باشد، نقض آن است و باید یادآور شد. در مورد ضمائم باید میزان ربط یا بی‌ربطی آنها را با متن سنجید. طبعاً ضمائم حجیم و کمر ربط از معایب یک اثر است. داشتن یا نداشتن تصویر و نمودار و طرح و جدول و نظایر آن را — در مورد آثاری که باید واجد آنها باشند — باید مدّ نظر داشت.

۷) دیگر از مسائل صوری توجه به صحت چاپ اثر است. ظرافت و نفاست در جای خود مطبوع و غالباً مستحب است؛ آنچه در درجه اول واجب است برآوردن حداقل انتظارات معقول است. به مصالح چاپ وقتی می‌توان — و باید — ایراد گرفت که صفحات بر هم سایه بیندازد یا فرضاً مرکب محو، یا حروف ساییده یا اندازه حروف نامتناسب با متن، خیلی درشت یا خیلی ریز باشد. اگر داستان یا ادبیات کودکان یا دیوان شعر با حروف ریزتر از عادی باشد همان‌قدر نامتناسب است که یک فرهنگ لغت یا دایرة‌المعارف با حروف درشت.

شایع‌ترین عیبی که لازم است منتقد به آن توجه کند فراوانی نسبی اغلاط مطبعی است، که مسئولیت مشترک ناشر و صاحب اثر است. افشاگری در این امر حساسیت و آگاهی مؤلفان و ناشران را افزایش می‌دهد و مآلاً به بهبود و بهداشت چاپ کمک می‌کند.

۸) به اشکالات صحافی نیز اگر در اثر پیدا شود، فی‌المثل فرمها غلط صحافی شده یا یک فرم جا افتاده باشد، باید توجه داشت؛ همچنین به سستی شیرازه کتاب و تناسب یا عدم تناسب روی جلد و آرایشهای آن.

۹) دیگر از مسائل صوری، سیستم ارجاعات و پانویسها یا یادداشتهای پایان فصل یا پایان کتاب است که باید زودبای و معقول باشد. در بعضی کتابها به جای به کار بردن اعداد عادی در متن و پانویس، از یک ستاره و دو ستاره و چند ستاره و دشنه و خنجر و صلیب و غیره استفاده می‌کنند که قیافه مضحکی به کتاب می‌دهد.

ب) ارزیابی و انتقاد محتوا: از آنجا که محتوای کتابها متفاوت است، شیوه نقد و ارزیابی آنها نیز تابع محتوا است. آثار علمی و هنری و سیاسی را با یک مجموعه از معیارهای ثابت و همسان نمی‌توان ارزیابی کرد. یک دیوان شعر وجه شبهی با یک رساله فلسفی یا یک کتاب درسی مربوط به شیمی ندارد، مگر شباهتهای صوری نظیر مقدمه و فهرست مندرجات و فهرست اعلام و فصلهای چندگانه و نظایر آن، که شرحش گذشت.

در اینجا درباره دسته مهمی از کتابها یعنی آثار ادبی اعم از شعر یا داستان یا نمایشنامه یا ادبیات کودکان و نوجوانان بحثی نمی‌کنیم. هرچند شمه‌ای از آنچه در اینجا مطرح کردیم به این دسته از آثار هم قابل اطلاق است، ولی بعضی معیارهای ارزیابی آنها و در آنها سبکها و مکتبهای گوناگونی حاکم است متفاوت است که ارزیابی و انتقاد آنها را پیچیده‌تر می‌سازد و زمینه اصلی بررسی آنها خود فن پیشرفته نقد ادبی و سخن‌سنجی است.

در انتقاد سایر کتابها، یعنی آثار تحقیقی ادبی، تاریخی، جغرافیایی، علمی (اعم از علوم اجتماعی و علوم طبیعی و دقیقه) و فلسفی می‌توان به دو مبنای عمده قائل شد: ۱) مبنای عقلی-استدلالی؛ ۲) مبنای تجربی-تحقیقی.

۱) مراد از مبنای عقلی-استدلالی این است که کتاب نیز مانند سایر فعالیتها و آفریده‌های طبع و دست بشر باید ساختمان منطقی معقول داشته باشد یعنی سازواری و انسجام منطقی درونی؛ و فی‌المثل خُلف و تناقض در بین اجزای آن مشاهده نشود، یا بین مقدمات و نتایجش رابطه صحیح برقرار باشد. لازم است منتقد توجه داشته باشد که صلابت منطقی و شیوه استدلال مؤلف از چه قرار است. آیا فی‌المثل همواره از تمثیل که ضعیف‌ترین نوع استدلال است استفاده می‌کند، یا اگر ادعای استقراء می‌کند، استقراءش چه پایه‌ای و مستنداتی دارد. گاه ممکن است صدق و صحت مقدمات یک قیاس را نتوان بررسی یا درباره آن داوری کرد، ولی شیوه انتاج را بتوان.

باری برای پی بردن به ضعف تألیف و ضعف استدلال لازم نیست که منتقد منطق‌دان باشد. همان ذوق سلیم و عقل مشترک که به قول دکارت بین همگان به یکسان تقسیم شده، و در این باب هیچکس از سهم خود ناراضی نیست، کافیت. (۷) طبعاً اگر بر کتابی مربوط به منطق، نقد نوشته می‌شود، لازم است منتقد بیش از اینها منطق‌دان باشد.

۲) مبنای تجربی-تحقیقی این است که یک اثر را بر مبنای پیشینه و سنت و منابع موجود در آن رشته بسنجد و جای آن را در جنب آثار مشابه و مقدم بر آن تعیین کند و بررسی کند که آیا از اساسی‌ترین منابع در آن زمینه باخبر و برخوردار بوده است یا نه. دیگر اینکه نحوه استفاده‌اش از منابع، انتقادی

و آگاهانه است یا بی‌فکرانه و غارتگرانه و به قول ای.اچ. کار فقط به کمک «چسب و قیچی» تألیف می‌کند یا از مغز و منطق خود نیز مایه می‌گذارد؟ حرف تازه‌ای دارد؟ یا بیان بهتری؟ راه تازه‌ای برای توجیه و توضیح مسائل قدیمی دارد یا روش ساده‌تری؟ و نظایر آن. یا هیچ‌چیز را جابه‌جا نمی‌کند و مؤلف فقط تمرین خط – اگر نگوییم تمرین بدخطی – کرده است، و فریفته گرمی بازار فلان نوع کتاب یا درخواست فلان ناشر شده است و آنها را سبب کافی شمرده است. باری لازم است که اطلاعات و آمار و نتیجه آزمایشها و گزارش پژوهشها و انواع نقل قولها از هر نظر ارزیابی و بررسی شود. در آثار تاریخی و کلامی و قرآن‌شناسی و فقه و حدیث و بعضی علوم دیگر هرچه منابع کهن‌تر باشد مطلوب‌تر است، ولی در علم و صنعت تقریباً عکس این قاعده صادق‌تر است. شیوه استناد هم مهم است. نقل مع‌الواسطه فقط در موارد خاصی و به ندرت جایز است. فی‌المثل برای احادیث نبوی می‌توان و بسیار مفید است که به المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی فراهم آورده و سنینک رجوع کرد، ولی حتی‌المقدور به آن نباید استناد کرد بلکه به منابعش، یعنی کتب اصلی مجامیع حدیث که این کتاب فهرست آنهاست، نظیر صحیح مسلم یا بخاری.

یا اگر فی‌المثل کسی در پایان یک تحقیق ادبی، واژه نامه گذارده باید دید منابع او و میزان اتقان آنها چقدر است. اگر از فرهنگهای دیگر فراهم آمده باشد یک شأن دارد و اگر همه‌اش اجتهاد خود مؤلف باشد شأن دیگر. من در آورده‌های هرمتذوقی را نمی‌توان اجتهاد نام داد و معتبر دانست. از سوی دیگر گردآوری کامپیوتروار از کتابهای لغت را هم همواره و حتماً نمی‌توان کارساز نهایی پنداشت. آثار تحقیقی-علمی به سه صنف عمده تقسیم می‌شوند:

(۱) تألیف و تصنیف؛ (۲) ترجمه؛ (۳) تصحیح متن قدیمی. درباره صنف اول کما بیش سخن گفتیم. این دسته در بعضی مباحث و مسائل نیز با ترجمه و تصحیح مشترک است و فرضاً اگر در تصحیح متن به ارزیابی تعلیقات اشاره کردیم، این اشاره درباره ترجمه و تألیف هم صادق است. اینک اندکی به ارزیابی و انتقاد کتابهای ترجمه یا تصحیح شده می‌پردازیم.

(۱) ترجمه: در مورد ترجمه اولین انتقاد و ارزیابی باید متوجه خود متن باشد. هیچ دلیلی ندارد که متن را مبرا از هر کژی و کاستی بدانیم. اتفاقاً شناخت و نقادی آثار کلاسیک و نوکلاسیک غربی که بیشترین منبع ترجمه برای ماست، برای کتابشناسان و کسانی که با منابع کتابشناختی و نقد کتاب اروپایی آشنایی دارند، یا می‌توانند دسترسی داشته باشند، کار دشواری نیست. اشاره به اینکه متن اصلی در متن فرهنگ بیگانه چه ارزشی دارد لازم و مفید است. البته اگر کسی رنج ترجمه اثر کم‌ارزشی را بر خود هموار ساخته، اگر خوب از عهده ترجمه برآمده باشد باید ارج نهاد و در عین حال او را از بی‌قدری اصل اثر آگاهانید. این مورد کم پیش می‌آید، زیرا کسی که مدارج دشوار ترجمه را طی کرده و مترجم کارآمدی شده باشد، به طریق اولی تا این اندازه اطلاعات کتابشناختی در زمینه علاقه خود دارد که به کاهدان نزند. عکس این قضیه بیشتر اتفاق می‌افتد و آن افتادن مترجمان ناشی و نواخته به جان آثار اصیل و از حیز انتفاع انداختن آنهاست که در ایران کم اتفاق نمی‌افتد.

در بررسی و انتقاد آثار ترجمه شده طبعاً سه اصل کلاسیک را باید در نظر گرفت: (۱) میزان مهارت مترجم در زبان مادری یا زبان مقصد (برای ما فارسی)؛ (۲) میزان تبحر او در زبان مبدأ (برای ما بیشتر زبانهای اروپایی و عربی)؛ (۳) میزان آگاهی مترجم از موضوع علمی یا فنی اثر ترجمه شده.

در این قضاوتها معمولاً به شهرت نیک باید مترجم در آثار دیگرش و یا نقدهایی که پیشتر بر سایر ترجمه‌های او نوشته شده اتکا یا حتی اکتفا می‌شود که درست نیست. زیرا ممکن است ارزیابیهای قبلی از کارهای قبلی او به دلایلی درست و بی‌خدشه نبوده باشد، ثانیاً امکان ترقی و تحول و تکامل برای مترجم محفوظ بوده است. لذا بهترین، یعنی ساده‌ترین و سالم‌ترین راه همانا مقابله ترجمه با متن اصلی است که هر سه گم‌شده را برآیمن پیدا می‌کند. البته سلامت و سلاست نثر فارسی اثر ترجمه شده را بدون مراجعه به متن هم می‌توان فهمید. ولی شیرینی و شیوایی را همواره نباید حمل بر صحت کرد. باید دید این میزان از شیوایی و شیرینی به قیمت چقدر دور شدن از متن یا تحریف و تصرف سلیقه‌ای مترجم فراهم شده است.

باریک شدن در معادله‌های اصطلاحات، اعم از اینکه مترجم آنها را در پانویس یا واژه‌نامه پایان اثر آورده یا نیاورده باشد، به شناخت میزان مهارت و موفقیت او کمک شایانی می‌کند. نیاوردن معادل اروپایی اصطلاحات را — آنجا که مهم و استراتژیک است — باید نقص به حساب آورد. چه‌بسا مترجم می‌خواهد رد گم کند، یا شاید در مسأله اصطلاحات، خود را در مقابل هیچ مرجعی مسئول و جوابگو نمی‌داند. پس از مطالعه و مقابله اصطلاحات اساسی، اگر آنها را معیوب و مغشوش بباییم باید بدانیم که خانه از پای‌بست ویران است. ضبط درست یا نادرست اعلام هم از موارد مهم و استراتژیک ترجمه است. چه نشان می‌دهد مترجم رجال علم یا فن یا هنر موضوع ترجمه خود را می‌شناسد یا خیر.

دیگر از مسائل مهم در ترجمه از عربی یا اروپایی به فارسی این است که در بسیاری موارد نقل قولهایی از منابع کلاسیک یا نوین فارسی در آن آثار هست، و الزامی است که مترجم آن منابع را بیابد و آن اقوال را عیناً از آنها نقل کند. در ترجمه‌های فارسی سابقه دارد — در اینجا نام نمی‌بریم — که مترجم، ابیاتی از مثنوی مولانا یا غزلی از غزلهای او را که بایست پیدا می‌کرده، پیدا نکرده و به جای آن از خود بیت و غزلی سروده و زینت‌افزای ترجمه خود کرده است!

۲) تصحیح متون: درباره‌ی چون و چند تصحیح متون و روشها و شگردهای آن چند اثر به فارسی هست. (۸) جدیدترین آنها «نکته‌هایی در باب تصحیح متون» نوشته آقای احمد سمیعی است. در مقدمه این مقاله پربار می‌خوانیم:

تصحیح متون به پایه و مایه نیاز دارد، از تبحر در لغت و علوم ادبی و سابقه تتبع در منابع و آشنایی با سبکها و مکاتب و تحول ساختمانی زبانی و آگاهی از تأثیر گویشها و لهجه‌ها و هم زبانهای بیگانه و فرهنگ رسمی و مردمی عصر و انس با عربیت و الفت با قرآن و علوم قرآنی و تخصص در فنی که متن در حوزه آن است گرفته تا علم به سیر تطور خط و کتابت و هنر خوشنویسی و شناسایی مرقعه‌ها، همراه با همه اینها دقت و وجدان علمی و قوه تمییز و استعداد تفرس و سرانجام شم و ذوق زبانی. (۹) در ارزیابی و انتقاد تصحیح متون باید دو موضوع را لحاظ کرد:

الف) متن یا متون مبنا. متن یا متون مبنا باید هرچه کهن‌تر باشند. در بعضی موارد هست که چاپ یک متن بر مبنای فقط یک نسخه ناگزیر یا پذیرفتنی است و آن اینکه از یک اثر فقط یک نسخه موجود باشد یا نسخه به خط مؤلف باشد. البته در این مورد هم می‌توان از نسخه‌های دیگری که از آن رونویس شده به عنوان منابع مشورت استفاده کرد. البته آثاری که دستنوشته مؤلف باشد بسیار کمیاب است، لذا تهیه نسخ (یا نسخه‌های عکسی) متعدد — البته هرچه قدیم‌تر — از یک اثر مطلوب و ناگزیر

است. تهیه اقدام نسخ یا نسخ اقدم اهمیت حیاتی دارد. اگر محقق با استفاده از عالیت‌ترین روش‌های تصحیح متون و با داشتن اعتبار علمی و ادبی طراز اول، فی‌المثل مثنوی مولوی را برمبنای پنج نسخه متعلق به قرن دهم و به بعد تصحیح کند، بادپیمایی کرده است، مگر اینکه اصولاً نسخه‌های مثنوی کهن‌تر از قرن دهم در جهان موجود نباشد، که در این صورت مسأله فرق می‌کند، یعنی لامحاله اقدام نسخ همین نسخه‌های قرن دهم و به بعد است و این اصل اساسی محفوظ مانده و رعایت شده است. اعتنا به اقدم نسخ یا نسخ هرچه قدیم‌تر، بر یک اصلی عقلی-تجربی استوار است و آن اینکه هرچه نسخه به عصر مؤلف نزدیک‌تر باشد و در سلسله طولی قرار گرفته باشد، تعداد دفعات استتساخ شدن یا به تعبیر دیگر دور شدنش از متن اصلی و اولی کمتر، و لذا امکان تصرف و تطاول آگاهانه یا ناآگاهانه کاتبان متعدد نیز کمتر است. البته هر نسخه قدیم‌تر از هر نسخه جدیدتر صحیح‌تر و به اصل نزدیک‌تر نیست. نسب‌شناسی نسخه هم در بسیاری موارد لازم است تا معلوم بدارد که نسبت یک نسخه تا «ام‌النسخ» طولی است یا عرضی. آری اصل این است که در شرایط مساوی و در اغلب موارد، قدمت با صحت مقارنه، و بلکه ملازمه دارد. ضمناً تعیین‌کننده اقدم و یا اصح نسخ، فقط تاریخ کتابت نیست. چه اگر فقط تاریخ کتابت مناط باشد، کلیه نسخه‌های قدیم و اصیلی که تاریخ کتابت ندارند لاجرم بی‌فایده خواهند ماند، حال آنکه اهمیت و قدمت آنها از طریق دیگر به اثبات رسیده است. به گفته دکتر زرین‌کوب: «در هر حال مرحله عمده کار نقد [=تصحیح] متون مرحله ضبط نسخ و تحقیق در انساب نسخ است که اگر مدعیان و نااهلان بدان دست بزنند، هر قدر هم قواعد و رموز فنی را درست مراعات کنند، به واسطه فقدان تجربه ذوقی و مایه علمی از عهده تشخیص نسخه‌ای که می‌تواند اساس قرار بگیرد بر نمی‌آیند...» (۱۰)

ب) روش تصحیح. پس از توجه به اعتبار و قدمت و صحت متن یا متون مبنا، باید به روش تصحیح توجه کرد. غالباً رسم است که مصححان، نسخ یا بعضی از مهمترین نسخ مبنای کار خود را به دقت -ولو به اختصار- معرفی می‌کنند و عکسی از صفحات مهم اول و آخر آنها در مقدمه کتاب می‌آورند تا جای هیچ شک و شبهه‌ای، در اصالت کار و متون مبنای آنها به خاطر کسی خطور نکند و خوانندگان، تصویری-هر قدر اجمالی- از کیفیت نسخه‌ها پیدا کنند.

بعضیها درباره مختصات سبکی و دستور زبانی اثر تصحیح خود هفتاد هشتاد صفحه داد سخن می‌دهند که خود یک بحث جداگانه زبان‌شناسی-تاریخ ادبی است و غالباً فایده آن، علی‌الخصوص بر اثر به کار نبستن روش علمی، چندان نمایان نیست. اشاره کوتاه به مختصات رسم‌الخطی واجب‌تر و مفیدتر است.

مهمترین مسأله‌ای که باید در تصحیح متون ارزیابی کرد، میزان گرایش مصحح به تصحیح قیاسی و ذوق و زبان امروزی را مبنا و محک قرار دادن است؛ که لغزشگاه غالب مصححان است. البته به صفر رساندن هرگونه استحسان و اجتهاد -حتی در مقابل نص!- هم شاید عملی یا به صرفه و صلاح نباشد، و با رعایت چند شرط می‌توان به آن پرداخت: (۱) غلط یا تصحیف متن مسلم باشد. مانند نقل غلط آیات قرآن یا افزایش و کاهش کلمه یا کلماتی که از قرآن نیست در آیات قرآن؛ (۲) تحقیقات جدید و معتاب‌هی به نفع استحسان یا اجتهاد در آن موارد صورت گرفته باشد؛ (۳) حتی‌المقدور این اصلاحات با اطلاع دادن به خواننده، و در پانویس یا در بخش تعلیقات انجام شود، و اگر لازم است که در متن عمل شود، در پانویس به آن اشاره شود.

در سروکار با بسیاری متون تصحیح شده، آخر الامر خواننده آرزو می‌کند که کاش مصحح مهمترین متن مبنای کار خود را به صورت عکسی چاپ می‌کرد و ملغمه مغلطه‌آمیزی که محصول سلیقه‌ورزیهای او است ارائه نمی‌شد. باری با آنکه سنجیدن میزان توفیق تصحیح یک اثر امری فنی و دشوار است و فقط خبرگان می‌توانند اظهار نظر کنند، اما حاصل کار چیزی نیست که منتقد یا خواننده تیزبین نتواند از آن سر درآورد. مواردی هست که غلطخوانی بعضی عبارات متن را بی‌هیچ مقابله‌ای و فقط از صدر و ذیل آنها می‌توان فهمید. اما باید عمل به احتیاط کرد و فقط موارد خیلی واضح را مطرح ساخت. نحوه ضبط نسخه بدلها و افزایش تعلیقات روشنگر متن را هم باید مدنظر داشت و در ارزیابی و انتقاد به حساب آورد.

آنچه گفتیم تمامت کار و بار نقد کتاب را در بر نمی‌گیرد. اینها ظاهراً همه در عیب‌جویی و عیب‌گویی بود. حافظ می‌گوید: «کمال سرمحبت ببین نه نقص گناه/ که هرکه بی‌هنر افتد نظر به عیب کند» ولی در کار نقد کتاب می‌توان اندکی از شعر حافظ عدول کرد و گفت دیدن عیبه‌ها خود نوعی هنر است؛ اما در هرحال ندیدن هنرها هم خود نوعی عیب است.

پی نوشتها:

۱- از جمله نگاه کنید به نامه‌های قزوینی به نقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. چاپ دوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶).

۲- این فهرست اجمالی اسامی، عمدتاً با توجه به سابقه و کثرت کار نقد نویسی این گروه، با تورق بعضی مجلات و نیز استنباط از کتابشناسی نقد کتاب، تدوین مهیندخت معاضد (تهران، انجن کتاب، ۱۳۵۵) ارائه شده است.

۳- «نقد بازار». نوشته دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در یادداشتها و اندیشه‌ها. چاپ سوم (تهران، جاویدان ۱۳۵۶) ص ۴.

۴- کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۰۲.

۵- المعجم فی معاییر اشعار العجم، تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی، به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. به اهتمام مدرس رضوی (تبریز، کتابفروشی تهران، بی‌تا) صص ۴۵۵-۴۵۸.

۶- «انتقاد». نوشته پرویز ناتل خانلری، سخن، سال دوم، شماره هشتم، شهریور ماه ۱۳۲۴، ص ۵۶۵.

۷- اصل قول دکارت، که رساله گفتار در روش درست راه بردن عقل با آن آغاز می‌گردد، از این قرار است: میان مردم عقل از هرچیز بهتر تقسیم شده است. چه هرکس بهره خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هرچیز دیگر بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند... (سیر حکمت در اروپا، نگارش محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، زوار، تاریخ مقدمه ۱۳۱۷، ص ۱۲۹).

۸- از جمله نگاه کنید به «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی». نوشته دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در یادداشتها و اندیشه‌ها. چاپ سوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶) صص ۲۶-۴۴؛ همچنین اثر دیگری از او: «شیوه نقد و تصحیح متون». پیشین، صص ۱۸-۲۵؛ روش تصحیح نسخه‌های خطی، نوشته صلاح‌الدین منجد، ترجمه حسین خدیوچم (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)؛ «فن تصحیح متون». نوشته مصطفی جواد، ترجمه علی محدث، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۵۵؛ «نکته‌هایی در باب تصحیح متون». نوشته احمد سمیعی، نشر دانش، سال چهارم، شماره دوم، بهمن و اسفند ماه ۶۲، صص ۴۸-۵۳.

۹- احمد سمیعی، همان اثر (یادداشت شماره ۸)، ص ۴۸.

۱۰- «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی». در یادداشتها و اندیشه‌ها، ص ۴۳.

بهاء‌الدین خرمشاهی، سیربی‌سلوک، انتشارات ناهید.